

بنیادین

بنیاد پژوهشی نیشابور و فعالیت‌های ستایش‌برانگیزش

حسین شهیدی‌مازندرانی (بیزن) **۱۴**



نژاده گوهری از خاک خراسان دکتر علی ایمانی

۱۵



گفت‌وگویی درباره عکاسی مطبوعاتی در کشور با کاوه کاظمی

۱۵

پیام برازجانی



سفر به هرات

وصال دیدمور

۱۶



گفت‌وگو با استاد فریدون جنیدی شاهنامه‌پژوه و پژوهشگر تاریخ و فرهنگ ایران

محتوای شاهنامه متعلق به فردوسی نیست



پیژمان موسوی
Pejman.mousavi@gmail.com

– جناب استاد جنیدی دوران کودکی هر فردی نقشی تعیین‌کننده در جهت‌گیری‌های آینده وی دارد به نحوی که بسیاری از صاحب‌نظران، این دوران را حیاتی‌ترین دوران زندگی هر فردی می‌دانند. برای آغاز بحث مایلم از دوران کودکی خود بگوید. اینکه در چه محیطی رشد کردید و چه شرایطی دست به دست هم داد تا شما از همان دوران، به مطالعه و تحقیق و پژوهش علاقه‌مند شدید؟

من در خانواده‌ای افتخار به دنیا آمدن را داشتم، که خانواده‌ای به واقع فرهنگی و رشدیافته بود. پدرم به باور من، یکی از چهره‌های برجسته زمان خود بود. او که در مسکو هنرهای دراماتیک خوانده بود، به غیر از کارهای روزمره، نمایشنامه هم می‌نوشت که اتفاقاً چند نسخه از آنها به خط وی هنوز هم باقی است. پدرم در عین حال که حافظه قوی‌ای داشت، مطالعه هم زیاد می‌کرد و من و خواهرم آرمان در یک چنین فضای و زیر بال و پر یک چنین پدری بود که رشد می‌کردیم. به خاطر می‌آورم که پدرم همواره در دوران کودکی پرسش‌هایی را مطرح می‌کرد که پاسخ به آنها، به تقویت نیروی اندیشه و دریافت من یاری بسیار می‌رساند. آزمایش‌هایی که پدرم برای من انجام می‌داد هم‌زمان با بزرگ شدن من هر دم سخت‌تر و سخت‌تر می‌شد تا اینکه بعدها متوجه شدم دکارت کتابی در باب روش به کار بردن عقل نوشته است در حالی که پدرم با یک بچه یک چنین آزمایش‌هایی می‌کرد و کاری می‌کرد که من عقل و هوشم را به کار ببندازم. در واقع بعد از مشاهده کتاب دکارت بود که به اهمیت کار پدرم پی بردم و پیش خود گفتم چه خوب که من آن آزمایش‌ها را جدی گرفته و هیچ گاه آنها را پشت گوش نیندازم. امروز که با خود فکر می‌کنم به این نتیجه می‌رسم که اگر نبود آن آزمایش‌ها، شاید هیچ روزی من یک چنین شخصیتی نداشتم و یک چنین مسیری را پی نمی‌گرفتم.

– **فکته می‌شود چنانچه‌ای در کودکی حتی آرزوهای متفاوتی هم داشته‌اید. آیا این موضوع صحت دارد؟** کمی از آن روزهایتان برایمان بگویید.

من تا دوسالگی در نیشابور بودم، از دوسالگی تا هشت‌سالگی در مشهد و بعد هم با خانواده به تهران مهاجرت کردیم، البته در مقاطعی باز هم به نیشابور بازگشتم. بله، خاطره‌ای دارم از دوران مدرسه‌ام که مایلم در اینجا آن را برای شما مطرح کنم. به خاطر می‌آورم یک روز من با ده شاهی پول به داروخانه رفتم و داروی مخصوص روی بریدگی را تهیه کردم. زمان بعد از جنگ جهانی دوم بود و کیفیت کتاب‌ها و دفترها اصلاً مطلوب نبود. در آن زمان ابتکاری به ذهنم رسید و آن هم این بود که با استفاده از آن دارو موفق شدم با دو رنگ روی کاغذ بنویسم. همان جا بود که بعد از چند روز وقتی بزرگ شدم و شاه شدم! دستور می‌دهم همه کتاب‌های بچه‌ها را با دو رنگ چاپ کنند. این آرزو برای من خیلی مهم بود زیرا در آن سال‌ها دریافتن حتی آرزوهای کودکی می‌تکسان نبوده و از فردی به فرد دیگری می‌تواند متفاوت باشد.

– **آیا جنابعالی هم مانند بسیاری از هم‌نسلان خود معتقدید تحصیلات رسمی و آن شیوه خاص تدریس در مدارس، به واقع چیزی به داشته‌های شما نیفزوده است؟** اگر پاسخ‌تان مثبت است پس فکر می‌کنید چه چیزی راهنمای عمل شما برای آینده‌تان شد؟

واقعیتش را بگویم مدرسه چیزی به من یاد نداد و اصلاً معلم‌ها نتوانستند من را جذب خود کرده و چیزی به اندوخته‌های من اضافه کنند، جز یک نفر به نام روانشاد حسن سجادی که از شاگردان ادیب نیشابوری بود و با وجود اینکه مدرک به نداشتن آموزشگار بسیار بی‌بطری می‌بود و متأسفانه آنچنان که شایسته‌اش بود بعدها از او تقدیر نشد. ولی من به جبران این وضعیت نامطلوب در مدرسه، آموزشگار بزرگی به نام پدر داشتم که هر چه در زندگای دارم از او و آموزه‌هایش است. – **آن طور که به نظر می‌رسد، شاهنامه مونس همیشگی بسیاری از خانواده‌ها در زمان‌های قدیم بوده است. می‌خواهم بدانم به غیر از این آشنایی متناهی، شما از چه زمانی خود جذب این کتاب شدید و با خود تصمیم گرفتید عمر‌تان را صرف پژوهش در ابعاد مختلف آن کنید؟**

من کلاس پنجم ابتدایی که بودم معلم به ما تکلیف کرد خوان اول رستم را بنویسیم. من شب که به خانه رفتم و خوان اول را نوشتم خیلی پرافروخته شدم و تصمیم گرفتم تا هر ساعتی که شده بیدار بمانم و تمام هفت‌خوان رستم را بنویسم. راستش را بگویم من آن شب پرواز می‌کردم و باشکوه از آن شب، بگویم من زندگی نداشتم. البته این نکته را هم بگویم که فرزندان ایران آن زمان کمابیش با شاهنامه آشنا بودند اما من در آن شب خود با عشق و علاقه و با تمرکز خاص، تمام هفت‌خوان را نوشتم و عشق وافر به آن پیدا کردم. از سوی دیگر بعدها هنگامی که برای آشنایی نوجوانان با شاهنامه، داستان‌های رستم پهلوان را می‌نوشت‌م در خلال کار متوجه نامهمگونی‌هایی در متون شاهنامه موجود شدم و این توجه کم‌کم مرا برانگیخت تا به کار بزرگ ویرایش شاهنامه نیز پردازم.

– **علاقه‌تان به تاریخ و فرهنگ ایران تا چه حد منجر به گرایش بعدی‌تان به سمت شاهنامه‌پژوهی و مطالعه در ابعاد مختلف این کتاب شد؟**

علت دیگر علاقه من به شاهنامه، در واقع مهر ایران بود که من فکر می‌کنم این ویژگی را نیز از پدرم به ارث برده‌ام. جالب است بدانید روانشاد پدرم در زمان انقلاب اکتر، در مسکو بود که ناگهان یکی از دوستانش را در خیابان می‌بیند که به او می‌گوید هر ایرانی‌ای که همین امروز از روسیه برود می‌تواند از این کشور خارج شود وگرنه از فردای آن روز، هر فردی که در روسیه باشد، به عنوان تبعه آن کشور محسوب شده و باید آنجا بماند. در آن هنگام و با شنیدن این خبر، پدرم بی‌آنکه به خانه برود و وسایلش را جمع کند، شروع می‌کند به دودیدن به طرف بندر که در همین حین متوجه می‌شود پایش خونی است و تیر خورده است اما او همچنان به دودیدن ادامه می‌دهد و موفق می‌شود به عنوان نفر آخر سوار بر کشتی شود. او با همان وضعیت دو شبانه‌روزی را در قایق ایستاد و زخمی و گرسنه خودش را به ایران رساند. این رفتارها جز عشق به ایران معنای دیگری ندارد بنابراین طبیعی است که من هم به عنوان فرزند آن پدر حاضرم جانم را هم برای ایران فنا کنم چه برسد به فعالیت‌هایی در جهت فرهنگ ایران‌زمین.

– **ویژگی اصلی شاهنامه را که رمز ماندگاری‌اش در طول سال‌های سال بوده است در چه می‌دانید؟ فکر می‌کنید از چه رو بخش زیادی از مردم شیفته شاهنامه‌اند؟**

شاهنامه اینه تماماین خرد و فرهنگ ایران است. اگر هر فردی از دیدگاهی که فردوسی در آغاز که شاهنامه را سروده است به این کتاب نگاه کند، در صورتی که اندیشه درستی داشته باشد، من مطمئن آن فرد پرافروخته خواهد شد. شگفت‌انگیز است بدانید بعضی از اشاره‌های شاهنامه هم‌اینک و به تازگی از طریق پیشرفت‌های علمی ثابت شده است و همین موضوع انسان را به تفکر و او می‌دارد که چگونه در حافظه نیاکان ما یک چنین مواردی باقی مانده بود که بعدها نقل آنها در شاهنامه بیايد. در واقع باید در یک جمله بگویم که شاهنامه گوهر درخشانی است که هر چه زمان می‌گذرد ارزش آن بیشتر نمایان خواهد شد. – **برخلاف عقیده رایج، گویا شاهنامه متعلق به فردوسی نیست و شما این موضوع را به دفعات مطرح هم کرده‌اید. در ابتدا می‌خواستم دیدگاهتان را راجع به این موضوع بدانم و اینکه چرا این موضوع از سوی بسیاری ترویج نمی‌شود تا حدی که هنوز هم به همان تصورات پیشین گاه دامن هم زده می‌شود؟**

یک تصور غلطی وجود دارد مبنی بر اینکه شاهنامه متعلق به فردوسی است در حالی که اصلاً این‌گونه نیست و فردوسی به غیر از هفت یا هشت جا هیچ چیزی را از خود به شاهنامه نیفزوده است. موضوع از این قرار است که یک متن پهلوی که در واقع محتوای اصلی شاهنامه از آن استخراج شده است از زمان باستان وجود داشته است تا اینکه به فرمان ابومنصور، چهار نفر مامور می‌شوند آن متن را از پهلوی به فارسی برگردانند و فردوسی هم به دنبال آن متن فارسی‌شده را تنها به گشتار نظم درآوردم. من در اینجا برای احترام به آن چهار بزرگوار نام آنان را برای شما و خوانندگان‌تان بازگو می‌کنم: موبد شادان برزین از طوس، موبد ماهوی خورشید از نیشابور، موبد بیزدان‌داد از سیستان و پهلوان بزرگ خراسانی به نام ماخ از شهر هرات. – **شاهنامه ویراست جنابعالی هم اخیراً روانه کتابفروشی‌ها شده است؛ شاهنامه‌ای که شما هم مانند فردوسی، ۳۰ سال وقت صرف آن کرده‌اید. علت برخی همه‌واها در واکنش به انتشار این کتاب را در چه عاملی می‌بینید؟**

ببینید من در شاهنامه ویراست خود یک متن کهن را ارائه کردم و تنها دروغ‌هایی را که دروغگوین دربار محمود غزنوی به آن افزوده بودند از آن زوده‌ام، البته طبیعی است که وقتی یک عادت هزار ساله بخوابد هیچ زده شود سخت است. اما من در شاهنامه ویراست خود متن اصلی آن را به مخاطب ارائه کنم. از طرف دیگر هیاهو کنندگان تنها کودکانی بیش نبوده‌اند و هیچ فردی با سطوح بالا با شاهنامه ویراست من مخالفتی ابراز نداشت و این نشان می‌دهد که کتاب ویراست من تا حد زیادی مورد تایید بزرگان تاریخ و فرهنگ ایران قرار گرفته است.

– **بنیاد نیشابور یکی از یادگارها و افتخارات شماست؛ بنیادی که فعالیت‌هایش بیشتر در حوزه پژوهش در تاریخ و فرهنگ ایران است.**

از ایده اولیه تا تأسیس این بنیاد و چرایی تأسیس آن بگوئید.

قبل از پیروزی انقلاب من طرح‌های گوناگونی را در حوزه فرهنگ ایران به موسسات گوناگون ارائه می‌کردم و در حالی که آنها در ظاهر از آن طرح‌ها استقبال می‌کردند ولی در عمل به وعده‌های خود عمل نکرده و عملیاتی کردن آنها را از ما نمی‌خواستند. روزی که من به انبوهی از پیشنهاداتی که به موسسات گوناگون داده بودم نگاه می‌کردم با خود گفتم چرا این پیشنهادات را به افرادی ارائه می‌کنم که اساساً دغدغه فرهنگ ایران را ندارند؟ پاسخ به این پرسش منجر شد به درخواست تأسیس بنیاد نیشابور از سوی من. این درخواست درست در اوایل پیروزی انقلاب مطرح شد و به تایید رسید و این‌گونه شد که بنیاد نیشابور رسمیت یافت. در ابتدا

ما جایی برای بنیاد نداشتم بنابراین راه‌رویی را به یک آشپزخانه منتهی می‌شد برای کار اختیار کردیم و کم‌کم آن را به یک اتاق ارتقا دادیم. عنوان سازمان چهار بزرگوار نام آنان را برای شما و خوانندگان‌تان بازگو می‌کنم: موبد شادان برزین از طوس، موبد ماهوی خورشید از نیشابور، موبد بیزدان‌داد از سیستان و پهلوان بزرگ خراسانی به نام ماخ از شهر هرات. – **شاهنامه ویراست جنابعالی هم اخیراً روانه کتابفروشی‌ها شده است؛ شاهنامه‌ای که شما هم مانند فردوسی، ۳۰ سال وقت صرف آن کرده‌اید. علت برخی همه‌واها در واکنش به انتشار این کتاب را در چه عاملی می‌بینید؟**

ببینید من در شاهنامه ویراست خود یک متن کهن را ارائه کردم و تنها دروغ‌هایی را که دروغگوین دربار محمود غزنوی به آن افزوده بودند از آن زوده‌ام، البته طبیعی است که وقتی یک عادت هزار ساله بخوابد هیچ زده شود سخت است. اما من در شاهنامه ویراست خود به مخاطب ارائه کنم. از طرف دیگر هیاهو کنندگان تنها کودکانی بیش نبوده‌اند و هیچ فردی با سطوح بالا با شاهنامه ویراست من مخالفتی ابراز نداشت و این نشان می‌دهد که کتاب ویراست من تا حد زیادی مورد تایید بزرگان تاریخ و فرهنگ ایران قرار گرفته است.

– **بنیاد نیشابور یکی از یادگارها و افتخارات شماست؛ بنیادی که فعالیت‌هایش بیشتر در حوزه پژوهش در تاریخ و فرهنگ ایران است.**

از ایده اولیه تا تأسیس این بنیاد و چرایی تأسیس آن بگوئید.

است بسیار خوشحالم که جوانان زیادی به سمت بنیاد جذب شده و به فرهنگ ایرانی علاقه نشان می‌دهند زیرا به باور ما این موضوع نشان‌دهنده آگاه شدن جوانان ایرانی است. من فکر می‌کنم علت اصلی جذب جوانان به یک چنین بنیادهایی یکی مهر و عشق به ایران است و دیگری تحصیل و بالا بردن سطح اطلاعات؛ کاری که در دانشگاه‌ها متأسفانه کمتر انجام می‌شود تا حدی که کلاس‌های درس دانشگاهی برای بیشتر دانشجویان حالتی ایجادگونه دارد. –**گفته می‌شود شما برای سخنرانی‌ها و اقدامات فرهنگی‌ای که در راستای فرهنگ ایران صورت می‌دهید، هیچ گاه پولی دریافت نمی‌کنید. علت این موضوع چیست؟**

من با اینکه گاهی در دانشگاه‌ها هم درس می‌دهم و در مجامع مختلف به سخنرانی می‌پردازم، هیچ گاه پولی از این بابت دریافت نکردم زیرا بر این باورم که برای کسی که در راه ایران کار می‌کند و قدم برمی‌دارد دریافت پول اصلاً پسندیده نیست. یک موضوع دیگر هم وجود دارد که تقریباً برای همه شگفت‌آور است و آن این است که تقریباً همه افرادی که با بنیاد همکاری می‌کنند اختاری کار می‌کنند و کسی برای فعالیت‌هایش پولی از اینجا دریافت نمی‌کند. جالب است موسسه‌ای که هر هفته حداقل ۵۰۰ نفر به آن مراجعه می‌کنند، حتی خدمت‌گزار هم ندارد و در عین حال همه جا هم تمیز است زیرا آنچه‌ها وقتی می‌آیند و می‌بینند که من خودم هم به امر نفاق‌ات اینجا می‌پردازم کم‌کم می‌فهمند اینجا خانه خودشان است و این‌گونه است که می‌توان گفت این روزها بنیاد به محلی برای همکاری‌های جمعی ایران‌دوستان تبدیل شده است.

– **از شما چند قطعه شعر نیز در نشریات گوناگون منتشر شده است. چگونه شد پس از مدتی دیگر از شما سروده‌ای منتشر نشد. آیا دیگر به کار سرایش شعر ادامه نمی‌دهید؟**

در کودکی گاهی‌ها درد دل را به گونه جامه‌ای بر زبان می‌آوردم، و بیش از آنکه کار پژوهش در فرهنگ ایران را به گونه استوار و هم‌راه بگیرم شوم، در کار سرود، رنج می‌آوردم. تا آنکه روزی در اندیشه آموزشگار بزرگ ایرانیتان فردوسی بودم، و در نخستین بند سروده‌های او پژوهش می‌کردم؛ به نام خواندن جان و خرد/ کرین برتر اندیشه برنگردد

اندیشه بدان‌جا رسید که چنین سخن، نخستین سخن چ سراینده نیست و او را می‌باید که پیش از سرودن این، سال‌ها در گستره فراخ گفتار و سرودن جوانان آرموده باشد. پس چگونه است که ما را از سروده‌های پیشین فردوسی آگاهی نیست؟ و باری آن کس که یک شاهنامه، به گنجایش داستان ایران را می‌سراید، و روان و زبانش همچون چشمه انبیهی‌ها جوشان است، چرا پس از شاهنامه چاهمای دیگر نسرد؟ به آنجا رسیدیم که چون فردوسی با پند دوست خود (که او را می‌باید یکی از بزرگ‌ترین دوستداران و بیکخوانان ایرانین شمرده) به کار سرودن شاهنامه آغاز کرد، سروده‌های پیشین را که برآیند ادنی‌رفت‌ها و اندیشه‌های جوانی بوده از میان برداشت؛ و چون کار شاهنامه پایان پذیرفت، دفتر سرود و گفتار را بیست و بان روی که در همه جهان سروده‌ای برتر از آنچه در شاهنامه سروده بود، پدید نمی‌آمد؛ چون به اینجا رسیدیم در کار خود اندیشیدیم که اکنون که من سروده فردوسی را با پژوهشی تازه، به گفتار درمی‌آورم شایسته نیست که دیگر پیرامون چاهم و سرود بگردم؛ آن روز، روزی بود که «در کلبه عطار» را سروده بودم، و با خویش گفتم که با این سروده دفتر سرایش ما نیز بسته باد!

تا که سر عشق را دریافتم/ خویش را دریای گوهر یافتم
با گرانجانان نشاید گفت حلق/ از کز سبکبالی چه جان دریافتم
باد پاییز و نسیم نوپهار/ در گلستانش برابر یافتم
درمای مهر رخسار بر فلک/ جان خورشید منور یافتم
بی سر و پا گشتم و راهی شدم/ آسمان را بر سر افسر یافتم

در ره مستان کوی میکده/ خاک ره گردیدم و پَر یافتم
در فتای خویش نکوشیدم به جان/ خویش را گم کردم و دریافتم
– **به عنوان فردی که عصر خود را صرف تاریخ و فرهنگ ایران کرده است، علت اصلی بی‌علاقگی جوانان به مطالعه در کلیت خود و مطالعه شاهنامه و شاهنامه‌خوانی را چه می‌دانید؟**

ادامه در صفحه ۱۴

سال پنجم • شماره ۱۱۰۰ • یکشنبه ۹ آبان ۱۳۸۹

پروفسور مانول بربریان



تو داد و دهش کن فریدون تویی

دلبستگی من به فرهنگ و ادب ایران‌زمین در سال‌های پایانی دبستان و آغاز دبیرستان ریشه گرفت. خانه ما در خیابان بزرگمهر در خاور دانشگاه تهران بود. دبستان من به نام استاد فردوسی، در خیابان تخت جمشید نامیده شده بود و دوره دبیرستان را در گروه فرهنگی خوارزمی به پایان رساندم. نام‌های ناآشنای فردوسی، خوارزمی، بزرگمهر و تخت جمشید در دوره نوجوانی مرا بر آن داشت که هر چه بیشتر به خواندن و آموختن روی آوردم تا بدانم این نام‌ها از آن چه کسانی بوده و چرا برای نامگذاری آموزشگاه‌ها و خیابان‌ها برگزیده شده‌اند. در آن دوره روزنامه کیهان هفته‌نامه‌ای ساده از برگزیده داستان‌های شاهنامه استاد فردوسی داشت که هر روز پنجشنبه به بهای پنج ریال به روزنامه‌فروشی می‌رسید. چون پدر را از دست داده بودم و مادر نیز با خیاطی به پرورش سه کودک گرفتار بود، یک هفته ایشان نتوانستند پنج ریال پول خرید هفته‌نامه به نام «خون سیل‌ووش» را کنار بگذارند. اندوه از دست دادن یک شماره از خون سیل‌ووش مرا به گریه انداخت و این خون سیل‌ووش دوران نوجوانی، هنوز در آگاه و ناخودآگاه من زنده است.

پس از این پیش‌نوشتار می‌پردازم به آشنایی با فریدون جنیدی که تنها به سبب دلبندی من به فرهنگ و ادب و هنر والای ایران‌زمین، که ریشه‌های آن در بالا به آن اشاره شد، روی داد. در بهارن سال ۱۳۶۰ خیامی پس از چهار سال دوری از کشور و پایان دوره آموزشی-پژوهشی در دانشگاه کمبریج انگلستان به ایران بازگشتم. کتاب «زندگی و مهاجرت نژاد آریا بر اساس روایات ایرانی» را در کتابفروشی دیده و خریدم. پس از خواندن کتاب به جست‌وجوی نویسنده گشمام کتاب (از دیدگاه من) برداختم ولی تنها نشانی که در کتاب یافتم، نشانی انتشارات بلخ در رویه ۲ کتاب بود. به ناچار در پی یافتن نشانی از نویسنده، راهی روبه‌روی دانشگاه تهران، شماره ۱۴۱۰، آپارتمان ۶ شدم. در بسته بود. مرد بلندبالایی در را به روی من کشود و به من درود گفت. پوزش خواستم که در پی نشانی از نویسنده کتاب، آقای فریدون جنیدی، هستم. در پاسخ گفت من فریدون جنیدی هستم و مرا به اتاقش برد. اتاقی بود پر از کتاب و میزی پر از کتاب و کاغذ و یادداشت. پس از آشنایی کوتاه، گفتم که شاید بتوان با تری از دانش زمین ایران‌زمین و پژوهشگران ایران‌شهری، برخی از دوره‌های باستانی و تاریخی را اسن‌بلی کرد و نیازی به فراخواندن هارون تازیف (که در رویه ۲۰۱ کتاب به آن اشاره شده) نیست. گفت‌وگو به درازا کشید. در پایان پس از بدرد گرفتن در راه بازگشت به خانه دریافتم که اندیشمندی گشمام ولی آشنا با فرهنگ و ادب والای ایران‌زمین را یافتم. این آشنایی، دلبستگی مرا به رشتایی که در آن آموزشی نداشتم، بیش از پیش کرد و به آنجا رسید که در آنجا پژوهشی دانش خود از آن بهره گرفتم و می‌گیرم. مهر بی پایان فریدون جنیدی به فرهنگ و ادب ایران‌زمین و ایران‌شهریان به ویژه جوانان کشور در اندیشه، کردار و نوشتار ایشان به درستی نمایان است. دوره‌های آموزشی رایگان شاهنامه‌خوانی و دبیره پهلوی را نمی‌توان بدون مهر به درازانی سه دهه کشاند.

نوشتارهای ارزشمندی چون داستان‌های رستم پهلوان برای نوجوانان، فرهنگ واژه‌های اوستایی، ویرایش شاهنامه استاد فردوسی، فرهنگ پهلوی و کتاب داستان ایران را نمی‌توان بدون مهر به دست دوستداران فرهنگ و ادب کشور در ایران و ایران‌رساند. در سه دهه گذشته کار و اندیشه پویای فریدون جنیدی به زینه والایی دست یافته و هر بار کاری برتر از وی به دست فرهیختگان رسیده است. شایان گفتن است که این همه نوشتار ارزشمند ژرف فرهنگی در سامانه با توان مالی و نیروی انسانی دانشگاهی یا دانشنامه‌ای به انجام نرسیده است. نوشتارهای فریدون جنیدی نتیجه کار شبانه‌روزی یک‌تنه شخصی فرهیخته و انباشته از مهر ایران‌زمین است که برای چاپ ویرایش شاهنامه دست به سوی کرد‌مداران می‌برد و مرا افسوس از اینکه درمی در کار نیست که به این کار ارزشمند یاری رسانم. کار ویرایش شاهنامه استاد فردوسی کاری است بس سترگ، بسیار پیچیده، مشکل و تازه که از داستان و اندیشه‌های گروهی از ادیبان با پشتیبانی مالی دولتی برمی‌آید. دست بردن به چنین کار دشوار پیچیده‌ای نیاز به شناخت بالایی شاهنامه و دانش زبان‌های باستانی و تاریخی و در فرجام دل‌آوری دارد که فریدون جنیدی آن را در سال گذشته در خود دید و کار را به فرجام رساند. روشن است که این پژوهش تک‌نفره و دشوار خالی از کاستی‌هایی نخواهد بود ولی فریدون جنیدی با دلی بزرگ کاری را پی‌ریخت که راه را برای پژوهش‌های گسترده‌تر در این زمینه هموار کرد. با شادباش و آرزوی درازی زیست سوده‌منده و برپار برای فریدون جنیدی. امید آنکه کار و کوشش و مهر و کردار و داد و دهش ایشان چراغی در دل جوانان ایران‌زمین روشن کرده و فریدون‌های تازه‌ای در گوشه و کنار خاک سپندینه ایران‌زمین از تنه نتوانند و شکوهمند فرهنگ و ادب ایران‌زمین شکوفا کنند. با درود فراوان به خرد، اندیشه، دل و کردار ابریز از مهر و داد و دهش فریدون جنیدی، با درود بر راه سپندینه ایشان و آغاز گردهمایی دوباره همه اندیشمندان ایرانی آریایی در خاک سپندینه ایران‌زمین.

فریدون فرخ فرشته نبود/ از مشک و ز عنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت آن نیکیوی/ تو داد و دهش کن، فریدون تویی

مهرماه ۱۳۸۹ خیامی

در سرزمین بیگانه

• عضو آکادمی علوم نوبیورک (زمین‌شناس و لرزه شناس)

پروفسور

دکتر غلامرضا سلیم



راز جاودانگی ملت ایران

فردوسی سروده است:

تو این را دروغ و فسانه بدان/ به یکسان روش در زمانه بدان
از او هر چه اندر خورد با خرد/ دگر بر ره رمز، معنی برد
من از ۱۰ سالگی در کلاس پنجم ابتدایی چند شعر را از کتاب درس‌ام آموختم و به حافظه سپردم و هنوز به یاد دارم که سروده بود:

به روز نبرد آن را ارجمنده/ به شمشیر و خنجر به گرز کمند
برید و درید و شکست و بیست/ پلان را سر و سینه و پا و دست
بعدها فهمیدم که این نوع شعر از صنایع مهم ادبی است که لف و نشر نامیده می‌شود. و چون معین، حمله داد اندویشم، سخنان جالب ابرمرد هموطن من چه کرده که مورد توجه بسیاری از ادبای جهان واقع شده است. دلیل آن را نمی‌شناختم تا اینکه در سال‌های بعد با شاهنامه کمی آشنا شدم و هرچه راجع به فردوسی و شعر او می‌دیدم و می‌خواندم و با اینکه علاقه‌ام به کار خستگی‌ناپذیر و پربار او هر روز بیشتر و شدیدتر می‌شد اما متأسفانه راه به جایی نمی‌بردیم ولی باز هم از آن نمی‌شناسیم چنان‌که عبدالله‌الحسین نویسن، کتاب فردوسی در سبیلاری را با دقت خواندم و کارهای دکتر دبیر سیاقی، زهرا خلتری، دکتر ذبیح‌الله صفا، دکتر صادق کیا، پژوهش‌های تمام‌بنیاد شاهنامه زنده‌اد مجتبی مینویی، کتاب پرما به دکتر ریاحی، سخنرانی‌ها و مقالات استادان ادب فارسی دکتر اسلامی‌ندوشن، دکتر رجایی، دکتر محمد معین، حمله داد اندویشم، سخنان جالب ابرمرد هموطن من چه کرده که مورد توجه بسیاری دیگر از آثار علاقه‌مندان به شاهنامه را مطالعه کردم حتی ترجمه نوشته‌های شرق‌شناسانی چون تولدک و دیگران را بیش و کم خواندم اما بدبختانه ارمان فردوسی را درنیافتم زیرا با خود می‌اندیشیدم که خود را با نامی‌نشناسم چنان‌که نوشتم‌های هزاره اول و آیمین‌های هزاره بعدی شاعر ملی چه ارمان ازرنده‌ای برای ملت ایران فراهم آورده و چرا تا بد یاد خواهد بود؟

و چرا گفته است: می‌افکنم از نظم کاخی بلند/ که از باد و باران نیاید گزند
و چرا تاکنون بزرگی، فلسوفی، ادیبی یا خرمدندی نتوانسته است این آرمان او را، این راز بزرگ را برای جوانان ایرانی و برای نسل‌های آینده بگشاید؟ آیا همین کار نقالن در قهوه‌خانه‌ها یا بعضی گفت‌وگوها در محافل بعضی از بزرگان و نادانان کافی است؟ آیا ارزش کار فردوسی همین شده و این توجه کم‌کم مرا برانگیخت تا به کار بزرگ ویرایش شاهنامه نیز پردازم.

ادامه در صفحه ۱۴